

چکیده

مسکو بعد از فروپاشی اتحاد جماهیر شوروی، موقعیت ژئوپلیتیکی خود را از دست داد و مجبور شد تا سیاست خارجی اش را بازسازی کند. به دنبال آشکار شدن نگرانی فزاینده در باره جمهوریهای تازه استقلال یافته آسیای مرکزی و قفقاز که بسیاری از روسها از آن به عنوان حیاط خلوت فدراسیون روسیه نام می بردند، سیاست خارجی روسیه بر کشورهای ایران و ترکیه متمرکز شد. روسیه با ایران که نه تنها خریدار اصلی راکتورهای هسته ای و تجهیزات نظامی روسی بود، بلکه همچنین سیاست مشترکی با این کشور در قبال افغانستان، تاجیکستان و آذربایجان داشت، اتحاد تاکتیکی را توسعه داد. روسیه رابطه پیچیده ای نیز با ترکیه برقرار کرد. هر چند زمانی که پوتین به عنوان رئیس جمهور روسیه انتخاب شد، رابطه این دو کشور بیشتر به سوی همکاری بویژه در زمینه انرژی حرکت کرده است. با این حال، مشکل اساسی آن است که منابع اندکی برای موفقیت سیاست خارجی روسیه در خاورمیانه وجود دارد و نقش ابزارهای اقتصادی و نظامی در سیاست خارجی این کشور اساساً ضعیف است. در بخش نخست مقاله حاضر، عوامل مؤثر در روابط ایران و روسیه طی سالهای اخیر به تفصیل مورد بررسی قرار گرفته است.

* پژوهشگر ارشد مقیم مرکز پژوهشهای علمی و مطالعات استراتژیک خاورمیانه
فصلنامه مطالعات خاورمیانه، سال هشتم، شماره ۴، زمستان ۱۳۸۰، صص ۱۰۲-۷۹.

زمانی که امپراتوری شوروی در دسامبر ۱۹۹۱ فروپاشید، جانشین اصلی شوروی یعنی روسیه با موقعیت استراتژیک بسیار متفاوتی نسبت به اتحاد جماهیر شوروی روبرو شد. شکل گیری کشورهای جدید در مرزهای جنوبی روسیه که شش کشور مسلمان نشین بودند، رهبری روسیه را با چالشهای جدیدی در مطالباتش با خاورمیانه روبرو کرد. این مسئله اولویتهای خاورمیانه‌ای روسیه را در مقایسه با حکومت قبلی تحت تأثیر قرار داد، چرا که سیاست شوروی نسبت به خاورمیانه حداقل تا سال ۱۹۹۸ کم و بیش ایدئولوژیک بود. هر چند گورباچف نسبت به رهبران قبل از خود نوعی سیاست میانه‌روانه اتخاذ کرد، اما در مقایسه با آن، سیاستهای یلتسین عمگرایانه‌تر بود. این در حالی بود که برخی از گروهها و جناحهای موجود در روسیه تمایل خود را مبنی بر نفوذ روسیه در منطقه خاورمیانه ابراز می‌داشتند. به همین دلیل، برخی از اعضای دوما سیاستهای یلتسین را در منطقه خاورمیانه به چالش می‌طلبیدند. با این حال، با آشکار شدن چالشهای مذکور، همراه با ضعفهای اقتصادی و نظامی روسیه، سیاست خارجی این کشور با دگرگونی‌های بسیاری روبرو گردید. در اینجا ما درصدد هستیم که سه مورد از مهمترین روابط منطقه‌ای را مورد بررسی قرار دهیم. این موارد عبارتند از:

۱. ایران، متحد اصلی منطقه‌ای روسیه؛ ۲. عراق، که طی دوره یلتسین-پوتین تغییرات بسیار زیادی در سیاست روسیه نسبت به آن کشور پدید آمده است؛ و ۳. ترکیه، که روسیه با این کشور روابط پیچیده‌ای داشته است. در اینجا، ما ضمن پرداختن به مسائل مذکور، نوعی ارزیابی از چالشهای اصلی را که ولادیمیر پوتین در خاورمیانه با آن مواجه است ارائه خواهیم کرد.

اولویتهای منطقه‌ای جدید

زمانی که اتحاد جماهیر شوروی در دسامبر ۱۹۹۱ فروپاشید، روسیه ناگهان خود را با ۱۴ همسایه جدید روبرو دید. با احیای اسلام در جمهوریهای مسلمان نشین، ترس از

تفکر اسلامی در مسکو به نگرانی ژئوپلیتیک در مورد هدایت آینده این کشورهای تازه استقلال یافته بر سیاستهای داخلی این کشور افزوده شد. روسیه همچنین نگرانی هایی هم از جانب قاچاقچیان مواد مخدر و اسلحه احساس می کرد. بدین ترتیب ایجاد یک محیط دفاعی جدید در طول مرز جنوبی (اکثر تاسیسات دفاعی جنوبی روسیه اکنون در کشورهای تازه به استقلال رسیده قرار دارد) در دستور کار قرار گرفت و در نتیجه آنچه در این کشورهای تازه (استقلال یافته) اتفاق می افتاد برای مسکو بسیار مهم بود. در حالی که کنترل بر این کشورها هدف اولیه سیاست روسیه بود، رهبری روسیه خود را تحت تأثیر رقابت با ایالات متحده و هم پیمانان ناتوی ایش دید و در ابتدا از جمهوری اسلامی ایران که بر آسیای مرکزی و قفقاز تأثیر می گذاشت نگران بود. در نتیجه نگرانیهای اولیه روسیه در سیاست خارجی خاورمیانه ای، در قبال ایران و ترکیه بیان گردید. همچنین روسیه رویه خود را با این کشورها در روابط دو جانبه مثل تجارت و فروش تسلیحات خلاصه نکرد بلکه زمینه ژئوپولیتیک قفقاز و آسیای مرکزی برای این کشور مهم بود. جنگ مسکو با چین، جنگ داخلی در تاجیکستان، برپا شدن رژیم طالبان در افغانستان و رقابت بر سر انرژی میان روسیه و آمریکا در زمینه منابع نفتی و گازی دریای خزر چالش فزاینده ای برای مسکو ایجاد کرده بود.

اگر ترکیه و ایران با توجه به نزدیکی آنها به قفقاز و آسیای مرکزی اولویت اول روسیه در خاورمیانه بود، دومین اولویت مهم روسیه خلیج فارس بود. روسیه به خاطر ذخایر غنی نفتی و اهمیت استراتژیک این منطقه، در غالب دوران ریاست جمهوری یلتسین به فکر توازن سیاستش با کشورهای ایران، عراق و کشورهای شورای همکاری خلیج فارس بود. چرا که در غالب دوره ریاست جمهوری یلتسین (تا انتخاب سید محمد خاتمی به عنوان رئیس جمهوری ایران در مه ۱۹۹۷، که ایران را به سوی بهبودی روابط ایران با شورای همکاری خلیج فارس سوق داد) اکثر این کشورها با یکدیگر اختلاف داشتند، برای همین سیاست خارجی روسیه نسبت به آنها طی این دوره بسیار پیچیده شد، چنان که درگیری شدید عراق و ایالات متحده آمریکا، مسکو را در موقعیت بسیار سختی قرار داد.

سومین مورد که اولویت کمتری برای مسکو داشت منطقه عربی - اسرائیلی بود، که از

رژیم‌های اسرائیل، سوریه، لبنان، مصر، اردن و فلسطین تشکیل شده بود. اساساً بعد از جنگ جهانی دوم این منطقه از اهمیت ویژه‌ای برای روسیه برخوردار بود. رهبران شوروی درصدد ایجاد یک اتحاد عربی ضد امپریالیستی بودند که براساس خصومت اعراب شوروی از آن بعنوان رکن اصلی امپریالیسم غربی نام می‌برد. مسکو اکنون در یکی از تغییرات اصلی سیاستش در خاورمیانه اسرائیل را به عنوان نزدیکترین دوست در میان این کشورها (منطقه عربی - اسرائیلی) تصور می‌کند. اسرائیل در منطقه عربی - اسرائیلی نه تنها شریک تجاری روسیه است بلکه مکان زندگی یک میلیون روس زبان شوروی سابق است که روابط فرهنگی خود را با سرزمین سابقشان حفظ کرده‌اند. روسیه و اسرائیل به رغم اختلافات جدی در باره تأمین انرژی اتمی و تکنولوژی موشکی برای ایران همکاری نزدیکی در توسعه تجهیزات نظامی از قبیل هواپیمای AWACS جهت فروش به کشورهای جهان سوم دارند. از زمان فروپاشی شوروی با تمرکز اولیه سیاسی مسکو نسبت به منطقه آسیای مرکزی و قفقاز، سیاست روسیه نسبت به خاورمیانه تحت تأثیر قرار گرفته و اولویتهای منطقه‌ای روسیه بطور شگرفی دچار تغییر شده است.

تأثیر سیاست داخلی

بدنبال شوک فروپاشی اتحاد جماهیر شوروی و در پاسخ به سیاست طرفداری شدید روسیه از ایالات متحده آمریکا در خاورمیانه و برخی نقاط دیگر طی اولین سال ریاست جمهوری بِلتسین، مخالفت با سیاستهای وی در دومای روسیه آغاز شد. در واقع همانگونه که اشاره شد، مخالفان از دوما به عنوان پایگاهی برای مخالفت با سیاست خارجی بِلتسین استفاده می‌کردند. چنانچه در ادامه همین پروسه با انتخابات بعدی دوما در دسامبر ۱۹۹۳ و دسامبر ۱۹۹۵ گروههای افراطی، ملی‌گرا و ضد بِلتسین کرسیهایی را در پارلمان بدست آوردند. بِلتسین که در اکتبر ۱۹۹۳ دوما را با زور منحل کرده بود سعی کرد به طور فزاینده‌ای سیاستهایش را برای برآورده ساختن انتقادات دوما، اصلاح کند.^۱ در واقع به دنبال انتخابات دوما در سال ۱۹۹۵ بِلتسین، وزیر امور خارجه طرفدار غرب^۲ «آندری کوزیروف» را از کار

برکنار کرد و به جای او «یوگنی پریماکف» را که سیاست بسیار انعطاف ناپذیری داشت و در دوما مورد احترام بود به سمت وزارت خارجه انتخاب کرد. در حقیقت تا زمانیکه او به دنبال بحران اقتصادی در آگوست ۱۹۹۸ به عنوان نخست وزیر برگزیده شد، به عنوان سفیر یلتسین در دوما عمل می کرد.

طی دوره یلتسین سه طیف اصلی در دوما وجود داشتند، گروهی که آتلانتیک گراها نامیده می شدند، تاکید را بر روابط خوب با ایالات متحده آمریکا قرار داده و از روسیه می خواستند که خود را بخشی از تمدن غربی بداند. آنان همچنین از روسیه می خواستند نسبت به خارج نزدیک (کشورهای همسایه، کشورهای تازه استقلال یافته شوروی سابق) روابط دیپلماتیک معمولی داشته باشد، بدون اینکه در جستجوی تحمیل اراده اش بر آنها برآید. سرانجام در زمینه اقتصادی، آنان از رفرف اقتصادی سریع و خصوصی سازی حمایت می کردند. در مرکز طیف سیاسی روسیه اوراسیایی ها قرار داشتند. آنها از روند سیاست خارجی متوازن با تاکید برابر با اروپا، خاورمیانه، و شرق دور حمایت می کردند. در زمینه روابط با کشورهای خارج نزدیک (همسایه) آنها از سیاست مثبت به طوری که روسیه بطور آشکارا می توانست قدرت خارجی باشد، حمایت می کردند. و در آخر آنها در مقابل آتلانتیک گراها از رفرف اقتصادی کند و خصوصی سازی حمایت می کردند.

در مقابل این طیف، طیف دیگری نیز در دوما وجود داشت. این طیف متشکل از ملی گرایان افراطی و کمونیستهای سابق بودند. این گروه به طور آشکار ضد آمریکا (و ضد اسرائیل) بودند و خواستار استیلائی مجدد روسیه بر کشورهای خارج نزدیک و خاورمیانه بودند و به دنبال آن بودند که روسیه باید یک کشور قدرتمند و متمرکز باشد. از ۱۹۹۲ تا ۱۹۹۹ همانطور که دوما به آرامی به سوی گرایش راست حرکت می کرد، یلتسین در سیاست خارجی بویژه نسبت به کشورهای همسایه و خاورمیانه سیاست افراطی فزاینده ای در پیش گرفت. وقتی که سرگئی کرینکو در آوریل ۱۹۹۸ نخست وزیر شد، اصلاح طلبان موقعیت خود را حفظ کردند ولی جایگزینی وی توسط پریماکف در آگوست ۱۹۹۸، روسیه را به سوی سیاست افراطی سوق داد. در رابطه با تجربه مذکور، ولادیمیر پوتین تجربه

جدیدی به شمار می‌رود، چرا که وی به عنوان یک ملی‌گرای روس، نسبت به سیاستهای ایالات متحده در خاورمیانه حساس است. حال سؤال اساسی این است که آیا پوتین قادر خواهد بود تا حمایت دوما را نسبت به برنامه‌های خود در زمینه اقتصاد کلان، سیاست و چالشهای سیاست خارجی که روسیه با آن روبروست حفظ کند؟ در پاسخ بایستی گفت که زمان آن را ثابت خواهد کرد.

مراکز شبه مستقل در تصمیم‌گیری خارجی روسیه

مواضع دوما و گرایش راست در سیاست خارجی آن، یلتسین را وادار می‌داشت که قدرت آنان را جدی بگیرد. به رغم این در عصر وی، سازمانها و نهادهایی که به طور واقعی سیاست خارجی روسیه را تعیین می‌کردند، مانند جزایر پراکنده و جدا از یکدیگر بودند، آنان اغلب جدا از هم عمل می‌کردند و همچنین با یکدیگر اختلاف داشتند. به رغم اینکه یلتسین و اعضای کابینه‌اش حداقل در فرضیه در سیاست خارجی این کشورها، حرف‌نهایی را می‌زدند، رئیس‌جمهور بویژه در سالهای ۱۹۹۶ تا ۱۹۹۹ نگران سیاستهای داخلی کشور بود، ضمن اینکه بیماری وی نیز به اوضاع دشوار روسیه می‌افزود.

به هر حال، در عرصه سیاست خارجی میان طیف‌ها، گروهها و نهادهایی که می‌خواستند طرحها و پیشنهادهای خود را در سیاست خارجی روسیه عملی سازند و درصدد تأثیرگذاری بر سیاست خارجی بودند، نبردی اساسی صورت می‌گرفت. در این میان مهمترین نهاد از میان نهادهای دولتی، وزارت امور خارجه این کشور بود. با این حال، آندری کوزیروف، ناتوانی خود را نه تنها در هدایت کشور، بلکه در هماهنگ کردن سیاست خارجی روسیه نیز ثابت کرد، و این مسئله یکی از دلایل برکناری او از وزارت خارجه بود. در این میان مؤثرترین گروههای تصمیم‌گیری خارجی روسیه و گروهی که در بسیاری از موارد با موفقیت جلوی وزارت امور خارجه را گرفت، وابسته به نهادهایی بودند که با مسئله انرژی سروکار داشتند و در زمینه توسعه منابع نفت بخش آذری دریای خزر فعال بودند. ترکیب این گروههای نفتی و گازی را لوک اوایل، گازپروم و ترانس نفت تشکیل می‌دادند. آنان به نحوی با نخست

وزیر پیشین و یکتور چرنومردین پیوند نزدیکی داشتند. گروه مؤثر دیگر در تصمیم‌گیری خارجی روسیه، اصلاح طلبان بودند. در میان آنان بوریس نمت زوف و آناتولی چوبایس، که در مارس ۱۹۹۷ به عنوان جانشینان نخست وزیر منصوب شدند، از جایگاه خاصی برخوردار گردیدند. زمانی که آنان در مصدر قدرت قرار داشتند در کم رنگ کردن و بی اثر ساختن اتحاد بین روسیه و روسیه سفید بسیار مؤثر بودند. آنان همچنین امضای قرارداد ۱۹۹۷ میان روسیه و اوکراین را جهت تقسیم ناوگان دریای سیاه تشویق کردند. در این میان اصلاح طلبان که خواستار اصلاحات در صحنه داخلی بودند و سیاست خارجی میان روانه تری را نیز تعقیب می کردند، با الیگارشیهای موجود در روسیه بویژه در زمینه خصوصی سازی صنایع عمده در سال ۱۹۹۷ متحمل زحمت شدند. با این وجود با توجه به تغییراتی که در آوریل ۱۹۹۸ توسط یلتسین صورت گرفت آنان موقعیت خود را تحکیم بخشیدند و جایگاه برتری را در سیستم بدست آوردند. به نحوی که نمت زوف عمدتاً زمانیکه کرینکو در خارج از مسکو بود، وظایف وی را به عهده داشت و چوبایس در زمینه ادغام شرکت‌های مربوط به نفت و به طور کلی انرژی نقش ویژه‌ای ایفا کرد. آنچه مهم است اینکه جانشین چرنومردین یعنی کرینکو در میان اصلاح طلبان، طرفدار میانه روی در سیاست خارجی بود. در حقیقت وقتی که وی وزیر انرژی روسیه بود، به طور آشکار اعلام کرد که روسیه مخالف عبور خطوط نفتی بحث‌انگیز از آذربایجان از طریق گرجستان به بندر ترکیه ای جیهان در مدیترانه نیست.^۳ با این حال سقوط دولت کرینکو در آگوست ۱۹۹۸ قبل از اینکه فرصتی برای ترغیب اصلاحات داخلی تلقی گردد، به معنای پایانی بر میانه روی در سیاست خارجی روسیه بود.

گروه بسیار مهم دیگری که در تصمیم‌گیری خارجی روسیه تأثیر گذار بودند شامل متنفذترین بانکها و رسانه‌ها بودند که هم در پستهای دولتی و هم در پستهای غیر دولتی به کار اشتغال داشتند و الیگارش‌های خاص خود را تشکیل داده بودند. شاید یکی از مهمترین این متنفذان بوریس برژووسکی بود که به عنوان قائم مقام دبیر شورای امنیت روسیه (از اکتبر ۱۹۹۶ تا نوامبر ۱۹۹۷) خدمت می کرد و توانست با نهایی کردن قرار دادی میان دولت مرکزی و چچنی‌ها در جهت پایان دادن به جنگ اول در چچن کمک کند.

در این میان ولادیمیر پوتین که به عنوان معاون نخست وزیر (از جولای ۱۹۹۶ تا مارس ۱۹۹۷) منصوب شده بود، در سال ۱۹۹۶ در تلاش برای کمک به انتخاب مجدد یلتسین با برژووسکی متحد شد. آنان طی تابستان ۱۹۹۷ بر سر خرید یک شرکت نفتی عمده روسی با یکدیگر اختلاف پیدا کردند. این شخصیتها به رغم اختلافاتشان فلسفه مشابهی داشتند که می توان آن را بدست آوردن پول بدون جنگ نامید. آنان همچنین حامی سیاست خارجی میانه روانه تری بودند که در آن جستجوی درآمد اقتصادی بجای فواید ژئوپلیتیکی مهمترین استراتژی بود. آنان همچنین موقعیت خود را در محافل تصمیم گیری حفظ کردند.

علاوه بر گروهها و نهادهای مؤثر غیر دولتی، مجموعه ای از وزیران دولتی علاوه بر وزارت امور خارجه در تصمیم گیری فعال بودند. به عنوان مثال وزارت دفاع روسیه نقش مهمی در سیاست روسیه نسبت به تاجیکستان و جنگ ارمنستان - آذربایجان و یا دو جنگ روسیه با چین ایفا کرد. در حالی که تغییرات و جابجاییهای سریع در وزارت دفاع از سال ۱۹۹۵ تا ۱۹۹۷ (پاول گراچف، ایگور رادیانوف و سپس ایگور سرگیف) تأثیر وزارت دفاع را به طور موقت کم رنگ کرد، ولی جنگ دوم در چین، همچنین اختلاف آمریکا با روسیه در مورد بحران کوزوو به مؤثر بودن دوباره وزارت دفاع در حوزه سیاست خارجی کمک کرد. به رغم این، نمی توان همواره از هماهنگی وزارت خارجه با وزارت دفاع سخن گفت. به عنوان مثال، در دسامبر ۱۹۹۶ در مورد ایران میان وزیران دفاع و امور خارجه روسیه اختلاف وجود داشت. در حالی که پریماکف در تلاش برای حفظ روابط روسیه با ایران از این کشور دیدن می کرد، وزیر دفاع ایگور رادیانوف اخطار می کرد که ایران می تواند تهدیدی برای روسیه باشد.^۴

به علاوه حرکت نیروهای روسی به طرف فرودگاه پرشتینا (Pristina) به دستور وزارت دفاع در کوزوو نیز بطور آشکار وزارت خارجه را با تعجب روبرو ساخت. با این حال در میان خود نیروهای نظامی روسیه اختلافاتی در مورد استراتژیهای مورد نظر برای اصلاح نیروهای مسلح بوجود آمد و این مسئله تأثیر کامل آنها را در تصمیم گیری روسیه تضعیف کرد.^۵ بازیگر عمده دیگر نمایندگی فروش تسلیحات روسیه، روسورژینه بود. این آژانس خواستار فروش تسلیحات به هر کشور در جهان جهت کسب پول بود؛ بدون اینکه به پیامدهای سیاسی این عمل

توجه کند. به عنوان مثال در مورد پیشنهاد فروش موشک زمین به هوای SAM-300 به قبرس، ترکیه اعتراض خود را اعلام کرد و در نتیجه میان روسیه و ترکیه اختلاف بروز کرد. البته هنوز هم اختلافات آشکاری در مورد سیاست بنگاههای فروش تسلیحات میان مقامات و نهادهای روسیه وجود دارد. همانگونه که رییس بعدی شورای امنیت روسیه، آندری کوشین در سال ۱۹۹۸ اعلام کرد: «یکی از اصول اصلی صادرات تسلیحات باید متضمن فایده برای امنیت ملی و امنیت دفاعی ما، به جای فواید تجاری باشد.»^۶ این سخنان نشان دهنده اختلاف آرا در مورد فروش تسلیحات به کشورهای خارجی میان مقامات و نهادهای گوناگون در روسیه بود.

قدرت سیاسی مهم دیگر، وزارت انرژی اتمی می باشد که در اواخر سال ۲۰۰۰ توسط یوگنی آداموف سرپرستی می شد. فروش راکتورهای هسته ای روسیه نیز در چارچوب همین وزارتخانه قابل مطالعه است. تلاشهای آداموف برای فروش تکنولوژی هسته ای به ایران، درگیری عمده ای بین روسیه و ایالات متحده بوجود آورده بود. سرانجام در سالهای اخیر، مناطق روس نشین و جمهوریهای خودمختار از قبیل آستراخان و تاتارستان به طور فزاینده ای در سیاست خارجی روسیه مهم شده اند. مسئولان این مناطق و جمهوریها گاهی اوقات مواضع متفاوتی نسبت به مواضع وزارت امور خارجه روسیه در مورد مسایل متفاوت داشته اند. به عنوان مثال در این مورد می توان به اختلاف میان ترکیه و قبرس و حمایت جمهوریهای مسلمان از موضع ترکیه در مقابل قبرس اشاره کرد.^۷ پوتین برای حل این مشکل سعی کرد با انتصاب کسانی که قبلاً در سازمان ک.گ.ب سابقه داشتند و اعطای اختیار تام به آنان کنترل بیشتری بر این مناطق اعمال کند.

به طور خلاصه بایستی گفت که دستگامهای تصمیم گیری روسیه تحت رهبری یلتسین با یکدیگر اختلاف نظر داشتند. در این مورد در مجله کامرسانت که یک نشریه روسی است آمده بود: «امروزه تعقیب یک سیاست خارجی یکپارچه و همچنین سیاست اقتصادی خارجی غیر ممکن است. زیرا نخبگان سیاسی و اقتصادی روسیه از جمله نخبگان حاکم نه تنها متحد نشده اند و اجماع نظر ندارند، بلکه به دسته های رقیب و دشمن، گروهها و دسته بندیهایی که به طور آشکار با یکدیگر می جنگند تقسیم شده اند. در این شرایط برای شرکای خارجی روسیه

خیلی احمقانه است که از این شرایط در هر مذاکره با مسکو سود نبرند.^{۱۰} به رغم مطالب مذکور، جانشین یلتسین، ولادیمیر پوتین تصور می کند که به این تقسیم بندیها خاتمه داده است. البته موفقیت‌های او را در مبارزه با مشکلات مذکور، باید در آینده دید و واقعیت را دریافت.

تأثیر ضعف اقتصادی بر روسیه

کشورهایی که در عرصه سیاست خارجی فعالیت می کنند به طور سنتی دو ابزار عمده داشته اند که توسط آن اهداف سیاست خارجی شان را دنبال می کنند. اولین و مهمترین آن استفاده از تهدید یا به کارگیری واقعی از نیروهای نظامی بوده است. دوم، به طور عمده در فضای بین المللی بعد از جنگ سرد، استفاده از ابزار اقتصادی مهم بوده است. دیپلماسی یک کشور باید بطور مطلوب از این دو ابزار در سیاست خارجی خود استفاده کند. مشکلی که مسکو در آغاز قرن ۲۱ میلادی با آن رو به روست این است که هم ابزارهای نظامی و هم ابزارهای اقتصادی در سیاست خارجی اش بسیار ضعیف هستند و منابع بسیار کمی برای موفقیت دیپلماسی روسیه در خاورمیانه یا جاهای دیگر وجود دارد.

در زمینه قدرت نظامی علی رغم دارا بودن تسلیحات هسته ای که دارای مشکلات خاص خود است و کاربرد اندکی در بحران پس از جنگ سرد دارد، روسیه دارای قابلیت بسیار اندکی در زمینه قدرت نظامی است. عملیات فاجعه آمیز ارتش روسیه در جنگ اول چچن و عملیات مشکل ساز روسیه در جنگ دوم با چچن نشان داده است که نیروهای مسلح این کشور چقدر ضعیف شده اند. به رغم تلاشهای وزیر دفاع وقت ایگور سرگیف برای ایجاد اصلاحات در ارتش پیشرفت اندکی حاصل شده است. رشوه، اختلاس و فساد از جمله مشکلات مربوط به اصلاحات در ارتش است. حقوق چندین ماه بسیاری از سربازان و ملوانان پرداخت نشده است. مشکلات دیگری که قدرت جنگندگی غیر اتمی نیروهای نظامی روسیه را محدود می کند این است که خلبانان نیروی هوایی ساعات بسیار کمی برای تمرین در هوا دارند و اکثر تجهیزات نظامی و دریایی کاملاً از بین رفته است. در واقع غرق شدن زیر دریایی کورسک (Kursk)

روسیه شاید بر اثر عدم آموزش خدومه و عدم هماهنگی آن با خدومه های کشتیهای دیگر باشد که با آنها در مانور بود. حل مشکلات مربوط به کاهش بودجه می تواند تا حدودی این مشکلات را رفع کند. براساس تحقیقاتی که توسط مؤسسه «سیپری» در سال ۱۹۹۹ صورت گرفته، میزان کاهش بودجه نظامی این کشور از سال ۱۹۹۲، ۳۰ درصد برآورد شده است.^۹ در یک مورد روسها سعی کردند برای دستیابی به اهداف سیاست خارجی خود از ابزار نظامی استفاده کنند. مثال کوزوو در این مورد جالب است.

حمله شبه نظامیان روسیه به فرودگاه پرشتینا در کوزوو زمانی که تلاش حافظان صلح ناتو در آنجا آغاز شده بود و در عین حال تاخت و تاز بمب افکنهای روسی برای آزمایش قدرت تدافعی آمریکا در ایسلند و نزدیک ساحل غرب ایالات متحده چالشی برای استفاده از ابزار نظامی به منظور دستیابی به اهداف سیاست خارجی بود که موفقیت آمیز نبود. مثالهای مذکور نشان دهنده آن است که تا چه حد ابزار نظامی روسیه تضعیف شده است. با این حال قدرت اقتصادی روسیه نیز تضعیف گردیده است. حتی قبل از اینکه روبل در اگوست ۱۹۹۸ ارزشش را از دست بدهد اقتصاد ناهماهنگ روسیه رو به تنزل شدید بود. قبل از بحران سال ۱۹۹۷ تولید ناخالص داخلی روسیه تنها ۵۸ درصد رقم سال ۱۹۹۸ بود،^{۱۰} و اقتصاددانان بانک توسعه و بازسازی اروپا برآورد کرده اند که این میزان ۳/۵ درصد دیگر نیز کاهش یافته است.

در حالی که روسیه، دست کم تا جنگ دوم با چین، به روند دریافت وام از صندوق بین المللی پول (نشانه ضعف اقتصادی) ادامه داد و هنوز هم شرایط این کشور ایجاب می کند تا سرمایه گذاری خارجی معتبر را جذب کند، ولی به دلایل متعددی چون قوانین مالیاتی نامعلوم، آیین نامه های نامناسب در مورد مسایل اقتصادی، اختلاف نظر در مورد چگونگی حمایت از سرمایه های خارجی و... با مشکلات متعددی مواجه بوده است.^{۱۱} به علاوه مشکلاتی که در روابط میان روسیه و صندوق بین المللی پول در سال ۱۹۹۹ به وجود آمد، کمکهای خارجی برای سرمایه گذاری در روسیه را محدود کرد. به هر حال این مشکلات به همراه زیر بنای اقتصادی روبه زوال این کشور مشکلات جدی برای اقتصاد روسیه به

همراه داشت، چرا که در همین زمان بحران اقتصادی آسیا آغاز شده بود. برای همین گفته شده است که بحران آسیایی سال ۱۹۹۸ نیز ضربه مهلکی به مسکو وارد آورد. مراجعان تسلیحاتی آسیایی روسیه مجبور بودند تا خرید تسلیحاتیشان را از روسیه به تعویق بیندازند. این مسئله اقتصاد روسیه را تحت تأثیر قرار داد. در واقع فروش تسلیحات به همراه نفت که صادرات اصلی روسیه هستند از ۵٫۳ میلیارد دلار در سال ۱۹۹۵ به ۲٫۳ میلیارد دلار در سال ۱۹۹۸ تنزل پیدا کرد، هر چند که فروش تسلیحات در سال ۱۹۹۹ به ۴٫۱ میلیارد دلار افزایش یافت.^{۱۲} شاید تنها چشم انداز روشن در اقتصاد روسیه افزایش سریع قیمت‌های نفت در سال ۱۹۹۹ و ۲۰۰۰ بوده است که مسکو را قادر ساخت تا فضایی برای تنفس بیشتر داشته باشد. در حقیقت پایین آمدن ارزش روبل باعث شده بود تا هزینه‌های بسیاری از صنایع صادراتی زیاد شود ولی چشم انداز مذکور موجب شد که بعضی از صنایع روسی تقویت شوند. با وجود این بدون اصلاح ساختاری جدی (مسئله‌ای که پوتین شروع به کار بر روی این مسئله نموده است) اقتصاد روسیه همچنان مشکل اساسی خواهد داشت. این کشور به کمک آمریکا، اروپای غربی و ژاپن متکی است. همچنین ممکن است به همکاری اقتصادی با کشورهای تازه استقلال یافته نیز نیاز داشته باشد.

چنین شرایطی توانایی مسکو را برای تأثیرگذاری در منطقه خاورمیانه مثل مناطق دیگر دنیا مورد پرسش قرار می‌دهد و همچنین عنوان شده است که طرح رییس جمهوری پوتین برای سرمایه‌گذاری سنگین در صنایع نظامی روسیه ممکن است در کوتاه مدت به لحاظ سیاسی به او کمک کند ولی در کل برای سلامت اقتصاد روسیه خوب نیست.^{۱۳} بوریس یلتسین در مصاحبه‌ای با راسیسکایا گازت در ۱۳ ماه مه ۱۹۹۸ به ضعف اقتصادی روسیه اقرار کرد و به اهمیت منافع اقتصادی به جای مسایل نظامی و منافع ناشی از آن در جهان امروز اشاره کرد. وی افزود روسیه یک پایه اقتصادی استوار از شوروی سابق به ارث نبرده است و اینکه دلایل این مشکل موضوعی سیاسی است که هم ناشی از عوامل داخلی و هم عوامل خارجی است.^{۱۴}

دلالت ضعف اقتصادی روسیه در ۱۴ فوریه ۱۹۹۸ در نظریه ایزوستیا بر عدم توانایی

مسکو در وادار ساختن کشورهای تازه به استقلال رسیده آسیای مرکزی و قفقاز برای دنبال کردن تفکر روسیه در مورد سیاست نفتی این کشور در دریای خزر اشاره داشت. ایزوستیا نوشت: «زور را فقط کسانی می‌توانند بطور مؤثر به کار ببرند که دارای قدرت اقتصادی، سیاسی و نظامی باشند. این در حالی است که رهبران قفقاز و آسیای مرکزی مصرانه روسیه را نادیده گرفته و در مقابل آنها راه را برای غرب و کشورهای غربی و منافع آنها هموار می‌کنند. کشور ما ترکیبی از قدرتهای اقتصادی، سیاسی و نظامی را ندارد. سعی بر اعمال فشار بدون داشتن قدرت ممکن است مسخره به نظر برسد. یک شخص می‌تواند این کار را انجام دهد، ولی یک کشور خیر.»^{۱۵}

پوتین همچنین با توجه به مشکلات و ضعف اقتصادی روسیه در سخنرانی خود در ۸ جولای ۲۰۰۰ خواستار اصلاحات اقتصادی شد و اشاره کرد که برخلاف شرایط مطلوب اقتصادی خارجی یعنی قیمت‌های بالای نفت، اقتصاد روسیه هنوز هم ضعیف بوده و رشد آن مشکوک است.^{۱۶} او در این زمینه سعی کرد دوما را تحت تأثیر قرار دهد. با این حال و با توجه به دخالت نیروها و پولاریزه شدن آنها در مورد تصمیم‌گیری در زمینه سیاست خارجی روسیه و ضعف‌های عمده نظامی و اقتصادی این کشور، کوزیرف، پریماکوف و جانشین وی در وزارت امور خارجه یعنی الکساندر ایوانوف در مجموع دو استراتژی را برگزیدند:

۱. ابتدا آنان کوشیدند به نوعی اجماع نظر در سیاست خارجی روسیه دست یابند و گاهی اوقات در این مورد از بازیگران مستقل مانند دوما استفاده می‌کردند. در مورد سیاست مربوط به ایجاد اجماع نظر در تصمیم‌گیریهای مربوط به سیاست خارجی می‌توان مورد روابط روسیه با ایران و عراق را نام برد. راجع به سیاست روسیه نسبت به ایران و عراق آنها قادر بودند تا به نوعی اجماع نظر ایجاد کنند؛ با این حال تناقضاتی که در سیاست روسیه نسبت به ترکیه در طی دوره کوزیروف وجود داشت زیر نظر پریماکوف بهبود یافت. با به قدرت رسیدن پوتین، وی نشان داد که با هر چالش نسبت به قدرت و موقعیت خود حساس است، شاید بدین دلیل اکنون ایوانوف ممکن است کنترل بر سیاست خارجی روسیه را آسان بیابد.

۲. دومین استراتژی مورد استفاده پریماکوف و ایوانوف در زمان ضعف اقتصادی و نظامی

روسیه جستجوی متحدانی با منافع مشترک، از قبیل فرانسه بوده است. همچنین در بعضی موارد مثل سیاست روسیه نسبت به ایران این استراتژی با موفقیت روبه رو شد. در واقع مثل بحران عراق در فوریه ۱۹۹۸ نشد که در آن مداخله دبیر کل سازمان ملل روسیه را از شکست دیپلماتیک ممکن، که در هر حال روسیه ده ماه بعد در دسامبر ۱۹۹۸ بدان تن در داد نجات دهد. در این دوره روسیه به رغم لاف زنیهای بسیار نتوانست جلوی حمله آمریکا و انگلستان را به عراق بگیرد. ما در اینجا به مطالعه سه مورد از سیاست روسیه به خاورمیانه می پردازیم، تا ضعف و گاهی اوقات شکست سیاست این کشور نسبت به خاورمیانه را نشان دهیم.

روسیه و ایران

روابط قبل از دوره یلتسین

از زمان فروپاشی اتحاد جماهیر شوروی، ایران نزدیکترین متحد روسیه در خاورمیانه بوده است، بطوریکه روسیه راکتورهای هسته ای تهیه کرده و آن را به همراه تجهیزات نظامی، به این کشور تخصیص داده است. روسیه همچنین برخلاف تلاشهای ایالات متحده برای منزوی کردن ایران، از این کشور حمایت دیپلماتیک نموده است. در عین حال دو کشور ایران و روسیه متحدان دیپلماتیک علیه طالبان در افغانستان بوده اند. آنان همچنین به حفظ صلح در تاجیکستان کمک کردند و با تبدیل جمهوری آذربایجان به نوعی حیات خلوت آمریکا، مقابله کردند. با وجود این در اواخر دهه ۹۰ میلادی تغییرات داخلی ناشی از انتخابات ریاست جمهوری در ایران و جنگ دوم روسیه با چین روابط دو کشور را تحت تأثیر قرار داد.

توسعه سریع روابط روسیه و ایران ریشه در دوره دوم حکومت گورباچف دارد. وی با حمایت متناوب ابتدا از ایران و سپس عراق طی جنگ ایران و عراق، در جولای ۱۹۸۷ به طور آشکار نسبت به ایران موضع گرفت. روابط بین دو کشور در ژوئن ۱۹۸۹ با دیدار علی اکبر هاشمی رفسنجانی از مسکو، امضای توافقنامه های عمده در زمینه همکاریهای اقتصادی و نظامی رو به گسترش نهاد. توافق نظامی به ایران اجازه می داد تا از روسیه هواپیماهای نظامی بسیار پیشرفته ای از جمله میگ ۲۹ و سوخو ۲۴ خریداری کند. این امر در زمانی

صورت گرفت که نیروی هوایی ایران به خاطر جنگ ۸ ساله با عراق بسیار ضعیف شده بود و آمریکا از دادن قطعات یدکی به ایران امتناع می ورزید و این کشور برای تقویت نیروی هوایی خود به هواپیماهای جدید نیاز داشت. در حالی بود که ایران قبلاً هواپیماهای اف ۱۴ و سایر هواپیماهای مورد نیاز را از آمریکا خریداری می کرد. به هر حال تجهیزات نظامی شوروی بسیار مورد نیاز ایران بود.

وابستگی نظامی ایران به مسکو در نتیجه جنگ خلیج فارس در سال ۹۱-۱۹۹۰ بیشتر شد. این مسئله، نه تنها به خاطر اینکه آمریکا (دشمن اصلی ایران) مهمترین قدرت نظامی مستقر در خلیج فارس بود بلکه موافقتنامه های دفاعی متعددی با تعدادی از کشورهای شورای همکاری خلیج فارس (GCC) امضا کرده بود. در این میان عربستان سعودی به عنوان یکی از کشورهای عضو GCC مقادیر زیادی تسلیحات از آمریکا خریداری کرد. رییس جمهور واقع بین ایران هاشمی رفسنجانی راجع به نیاز ایران به تسلیحات پیشرفته مراقب بود تا به شوروی یا روسیه وابسته نباشد. این امر وقتی بود که آذربایجان در نوامبر ۱۹۹۱ ادعای استقلال از شوروی نمود و ایران بر خلاف ترکیه موضع خاصی اتخاذ کرد. رفسنجانی تأکید کرد که روابط ایران با جمهوری آذربایجان و کشورهای تازه به استقلال رسیده آسیای مرکزی، جنبه اقتصادی و فرهنگی دارد. این موضع گیری یکی از عواملی بود که روسیه را تشویق کرد تا نیازهای ایران را از نظر سلاحهای پیشرفته از جمله زیردریائیهایی کیلو - به رغم اعتراضهای شدید آمریکا - برطرف سازد.^{۱۷}

سیاستهای کوزیروف

طی دوره کوزیروف به عنوان وزیر امور خارجه روابط روسیه با ایران بسرعت گسترش یافت. براساس نگرش فریدمن روسیه، این کشور نه تنها به ایران تسلیحات بلکه راکتورهای هسته ای و سایر تجهیزات صنعتی می فروخت. با این حال منافع اقتصادی تنها یکی از منافع گسترده روسیه در ایران بوده است. به عنوان مثال پلتنسین در مورد روابط روسیه با عراق می توانست از روابط نزدیک روسیه با ایران استفاده کند تا به ملی گرایان در دوما

نشان دهد که او مستقل از آمریکا تصمیم می‌گیرد. توسعه نفت و گاز طبیعی سومین منفعت اصلی روسیه در ایران بود.

به رغم اعتراضات آمریکا در سال ۱۹۹۷ گازپروم به همراه شرکت فرانسوی توتال توافق عمده‌ای با ایران برای توسعه میدان نفتی پارس جنوبی را امضاء کردند. سرانجام روسیه‌ای که بسیار ضعیف شده بود ایران را متحد مفیدی در رابطه با تعدادی از کشورها از جمله کشورهای خاورمیانه، قفقاز و مناطق حساس سیاسی آسیای مرکزی و جنوب غرب قلمداد کرد. اینها شامل چین هم می‌شود، جائیکه ایران در جنگ اول آن علی‌رغم استفاده چینیان از اسلامگرایان در مبارزه‌شان با روسیه دخالتی نداشت. در تاجیکستان ایران برای برقراری صلح در این کشور که دچار جنگ داخلی بود با روسیه همکاری کرد. در افغانستان هم روسیه و هم ایران با هم در مقابل طالبان ایستادند. همچنین آنها در آذربایجان که نه ایران با جمعیت قابل ملاحظه ترک تبار، و نه روسیه دوست ندارند به عنوان قدرت اقتصادی و نظامی چشمگیر ظهور کند سیاست همکاری را پیشه کردند. به علاوه، همان طور که ناتو به سوی شرق پیشروی می‌کند، بسیاری از ملی‌گرایان روسی خواستار روابط نزدیک روسیه و ایران به عنوان وزنه تعادل هستند. بویژه همانطور که به نظر بسیاری از روسها، ترکیه همکاری نزدیکی با متحدان خود در ناتو برای گسترش نفوذ و تأثیرگذاری در ماورای قفقاز و در آسیای مرکزی دارد.

پریماکف

این مصالح و سیاستها تا زمانی بود که پریماکف در ژانویه ۱۹۹۶ وزیر امور خارجه روسیه شد. او در جستجوی گسترش روابط با ایران بود، با وجود این مجبور بود با اصطکاکهای روبه افزایش در روابط روسیه و ایران کنار آید. اول همان طور که در بالا اشاره شد، در دسامبر ۱۹۹۶ وزیر دفاع روسیه ایگور رادیانوف، هنگامیکه پریماکف در تهران بود، ایران را به عنوان یک تهدید نظامی ممکن علیه روسیه قلمداد کرد. دوم به خاطر مشکلات اقتصادی ایران، این کشور پول کافی برای خرید تسلیحات و تجهیزات اقتصادی از روسیه را نداشت. در واقع به رغم پیش بینی

چندین میلیارد دلاری برای این خرید، ارزش تجاری روسیه و ایران در سال ۱۹۹۶ تنها ۴٫۵ میلیون دلار یعنی کمتر از تجارت روسیه با اسرائیل بود.^{۱۸} سوم، تأمین تکنولوژی موشکی روسیه برای ایرانی کشمکش زیادی با ایالات متحده (و اسرائیل) بوجود آورده است، هر چند روسیه در اوایل سال ۱۹۹۷ یک دیپلمات ایران را که ظاهراً سعی در به سرقت بردن تکنولوژی موشکی برای ایران داشت اخراج کرد و در ژانویه سال ۱۹۹۸ قول توقف فروش تجهیزات «استفاده دوگانه» به تهران را داد. این موضوع عامل محرکه جدی ای در روابط روسیه و آمریکا شده است، بویژه با انتقاد شدید مسکو از سوی کنگره^{۱۹} آمریکا مواجه شده است. سرانجام، از سال ۱۹۹۵، ایران به طور چشمگیری به عنوان یک کشور صادر کننده نفت و گاز طبیعی به آسیای مرکزی به خود تکیه نموده است. این امر باعث درگیری مستقیم با تلاشهای افراط گرایان دولت روسیه برای کنترل صادرات نفتی و گازی آذربایجان، ازبکستان، ترکمنستان و قزاقستان برای محدود کردن آزادی آنها شده است. در حالی که ایران که وابسته به صادرات تجهیزات نظامی روسیه است، با تلاش بر سازمان دادن پروژه های سه جانبه با روسیه و کشورهای آسیای مرکزی و مهمتر از همه همکاری با مسکو در مورد حقوق مستقل در دریای خزر در فکر حل این مشکل بوده است، موجودیت ایران به عنوان یک صادر کننده نفت مشکل اساسی مسکو باقی می ماند که حتی در صورت تجدید روابطی بین آمریکا و ایران و پایان تلاشهای آمریکا برای جلوگیری از سرمایه گذاریهای خطوط نفتی و گاز طبیعی و تأسیسات زیربنایی حل آن بسیار سخت خواهد شد. در واقع انتخاب محمد خاتمی در ماه مه ۱۹۹۷ به عنوان رئیس جمهور ایران امکان چنین تجدید روابطی را بیشتر کرده است. خاتمی پس از انتخاب، شروع به تشویق برای اصلاح در سیاست داخلی و آزادیخواهی همراه با سیاست تجدید روابط با جهان عرب، اروپا و ایالات متحده نمود. نیروهای محافظه کار هم به طور جدی با تجدید روابط با جهان عرب و اروپا، همان طور که هدفش تقویت موقعیت دیپلماتیک ایران بود، مخالفت نکردند، اما این گروه در مورد سیاست آزادی های داخلی و تجدید روابط با آمریکا که امکان از میان برداشتن تحریمهای آمریکا علیه ایران را در بر داشت مخالفت کردند. شروع اینگونه رابطه در آغاز سال ۱۹۹۸ با سخنرانی خاتمی در مصاحبه با سی.ان.ان نسبت به مردم آمریکا آغاز شد. به دنبال

این سخنان رییس جمهور آمریکا بیل کلینتون از سخنان خاتمی در مورد بهبود روابط استقبال کرد. دیدار تیم ملی کشتی آمریکا از تهران، صرف نظر کردن آمریکا از تحریم شرکتهای فرانسوی، روسی و مالزیایی برای طرح گسترش منابع گاز خلیج فارس، نمونه ای از استقبال از بهبود روابط بوده است. سپس با سخنرانی وزیر امور خارجه آمریکا مادلین آلبرایت که در این سخنرانی او ایران را به گفت و گو فراخواند، روابط دو کشور وارد مرحله تازه ای گردید. به رغم این تحرکها پیشنهاد خاتمی هرگز عملی نشد، زیرا در تابستان ۱۹۹۸ گروههای محافظه کار جلوی او را در مورد برقراری مجدد روابط گرفتند.^{۲۰} در این بین در تابستان ۱۹۹۸ آزمایش موفقیت آمیز موشکی ایران جایگاه آنانی را که در آمریکا خواستار تحریم شرکتهای روسی ارایه کننده کمک موشکی به ایران بودند، تقویت کرد. با سقوط اقتصاد روسیه در آگوست ۱۹۹۸ دولت روسیه با پافشاری آمریکا مبنی بر عدم فروش تجهیزات نظامی به ایران مصمم شد و در واقع قول داد که تمام تلاشش را برای جلوگیری از انتقال فن آوری موشکی به ایران به کار گیرد. از سوی دیگر مسکو نگران این بود که روابط بین ایران و آمریکا دوباره احیا شود و روسیه جایگاهش را در ایران از دست رفته ببیند، بویژه اگر برقراری مجدد روابط ایران و آمریکا منجر به رضایت آمریکا برای کشیدن خطوط ترانزیت نفت و گاز از طریق ایران شود. حقیقت این بود که اقتصاد ایران در شرایط بسیار بدی بود و سوسه اقتصادی موجود در برقراری مجدد روابط ایران با آمریکا کاملاً برای مسکو آشکار بود. شاید به این دلیل بود که مسکو تلاشهایش را برای گسترش روابط با ایران افزایش داد. همانطور که یوگنی آدموف وزیر انرژی اتمی روسیه در نوامبر ۱۹۹۸ از تهران دیدار کرد و در مورد پروژه ساخت راکتور هسته ای قراردادی امضا کرد که بوشهر را تبدیل به یک پروژه کلیدی می کرد. طبق قرارداد، تکنسینهای روسی بدون دخالت تکنسینهای ایران، این پروژه را که در ماه مه ۲۰۰۲ تکمیل خواهد شد به پایان خواهند رساند.^{۲۱}

سیاستهای خطوط نفتی و گازی

در حالی که روسیه به همکاری خود با ایران در زمینه تسلیحات هسته ای ادامه داد

(گرچه روسیه اعتراض می کرد که به تهران کمک نمی کند تا فن آوری موشکی و سلاح های هسته ای اش را گسترش دهد)، دو کشور همکاریشان را در مورد دریای خزر گسترش دادند. با این همه ایران با توجه به ذخایر نفتی خود در کرانه ساحلی دریای خزر با قرارداد روسیه و قزاقستان در جولای ۱۹۹۸ در مورد تقسیم دریای خزر مخالفت کرد.^{۲۲}

در هر حال تلاشهای آمریکا برای گسترش خطوط لوله نفتی باکو - جیهان و خط گازی ترانس خزر موجب نزدیکتر شدن ایران و روسیه شد. هر دو کشور بطور چشمگیری نگرانی خود را از تمایل و علاقه آذربایجان و گرجستان به همکاری بیشتر و نزدیک با ناتو^{۲۳}، یادآور می شدند. تفکری که در نشست OSCE در استانبول در ۱۸ نوامبر ۱۹۹۹ که جهت پیشبرد ساخت خط لوله نفت باکو - جیهان تشکیل شده بود، تقویت شد. شاید برهم زدن رابطه دو کشور روسیه و ایران دومین هدف نشست OSCE بود که اظهار خشنودی دولتها را برای ساخت خطوط لوله گاز ماورای دریای خزر از ترکمنستان به باکو و از آنجا به ترکیه در برداشت.^{۲۴} روسیه امیدوار بوده است تا از طریق انتقال گاز به ترکیه مهمترین تأمین کننده گاز طبیعی ترکیه باشد، در حالیکه ایران امیدوار بود تا گاز ترکیه را از طریق خطوط لوله های گاز که از ایران می گذرد، تأمین کند. به نظر ایران خط لوله باکو - جیهان و ترانس خزر هر دو پروژه ای هستند که به منافع ملی ایران ضربه می زند.

در مجموع، ایران می خواهد نفت و گاز طبیعی دریای خزر را از طریق قلمرو خود به بازارهای خارجی انتقال دهد، اما نه از طریق آذربایجان، گرجستان و یا ترکیه. در عین حال تقویت آذربایجان که در صورت اجرای پروژه های مورد نظرش موجب تحکیم روابط آمریکا و آذربایجان می شد، ایران و روسیه را نگران می ساخت. بنابر این بلافاصله بعد از اینکه توافقات در نشست OSCE به امضا رسید، روسیه و ایران اقداماتی انجام دادند. شرکت گاز روسیه که گاز ترکمنستان را انتقال می داد به یکباره - و شاید به اجبار دولت روسیه - با ترکمنستان توافق کرد تا هر ۱۰۰۰ متر مکعب گاز این کشور را ۳۶ دلار بخرد و همچنین قسمت عظیمی از گاز ترکمنستان را در سال ۲۰۰۰ خریداری کند و احتمالاً سعی کرد تا ترکمنستان را که با آذربایجان بر سر منابع گازی و نحوه انتقال گاز چانه می زد (این میادین

عظیم گاز طبیعی را آذربایجان تازه کشف کرده بود) از تفکر مربوط به ترانس خزر منصرف سازد.^{۲۵}

در مقابل، ایران به دلایل مالی با شرکتهای نفتی وارد مذاکره شد و با این اقدام خود سعی کرد خط لوله باکو- جیهان را به چالش بطلبد. بنابر این هزینه مبادلات نفتی خود با ترکمنستان، قزاقستان و آذربایجان را در آغاز سال ۲۰۰۰ تا ۳۰ درصد قطع کرد. چنانکه مهدی حسینی، معاون وزیر نفت ایران در امور بین الملل، صراحتاً اعلام کرد: «کاهش نفت، امتیازی برای ایران در رقابت با جایگزینی سیاسی صدور نفت دریای خزر است».^{۲۶}

در حالی که ایران و روسیه هر دو سعی بر متوقف کردن خطوط انتقال نفت و گاز، باکو-جیهان و ترانس خزر می کردند، در دراز مدت منافع آنها در مورد نفت و گاز طبیعی دریای خزر به تضاد برخورد. روسیه می خواست تا این خطوط از طریق قلمرو آن کشور کشیده شود، به طوری که بتواند کشورهای حوزه قفقاز و آسیای مرکزی را بهتر کنترل کند. در مقابل ایران آشکارا اظهار کرد با حمایت از سوی تعدادی از شرکتهای نفت و گاز خارجی، می تواند ارزان ترین و مطمئن ترین راه را برای انتقال نفت و گاز طبیعی دریای خزر باشد. همان طور که وزیر امور خارجه ایران کمال خرازی بیان نمود: «ما معتقدیم که راههای زیادی برای انتقال انرژی وجود دارد اما ایران را به عنوان بهترین راه برای انتقال نفت و گاز به جنوب، شرق و غرب می دانیم».^{۲۷} با این حال دست کم در کوتاه مدت، مسکو و تهران درباره منابع دریای خزر همکاری کردند و هر دو از مزایای افزایش قیمتها که در سال ۱۹۹۹ و ۲۰۰۰ رخ داد استفاده بردند. البته نباید فراموش کرد که این افزایش قیمت با همکاری بیشتر ایران، عربستان سعودی و ونزوئلا فراهم گردید.

کوزوو و چین

در حالی که در مورد همکاری هسته ای، مخالفت با خطوط انتقال نفت و گاز باکو- جیهان و ترانس خزر، روسیه و ایران منافع مشترکی داشتند، ولی با جنگ دوم روسیه با چین که در اگوست ۱۹۹۹ رخ داد منافع آنها به تضاد برخورد. برخلاف موقعیت ایران طی جنگ

اول چچن (۹۶-۱۹۹۴) این کشور در زمان جنگ دوم، رئیس سازمان کنفرانس اسلامی (OIC) بود و در فکر قبولاندن این مسئله به روسیه بود که نمی تواند رفاه مسلمانان را در هر کجای جهان که باشند، فراموش کند. طی جنگ کوزوو، در حالی که ایران و روسیه مواضع متفاوتی داشتند، این مورد هرگز به طور جدی روابط این دو کشور را تیره نکرد. اما موضوع چچن چیز دیگری برای اثبات داشت بویژه وقتی که گورهای دسته جمعی شهروندان چچن که توسط سربازان روسی قتل عام شده بودند کشف شد، ایران اعتراض خود را اعلام کرد.

حاکمیت دوگانه در ایران نیز مشکلات خاص خود را داشت و بر سیاست خارجی ایران در ارتباط با روسیه تأثیر می گذاشت. از یک سو ایران منافع مشترک دوجانبه ای با روسیه به خاطر ساخت راکتور هسته ای بوشهر و خرید تجهیزات نظامی پیشرفته از روسیه داشت و از سوی دیگر ایران به عنوان حامی منافع مسلمانان جهان و به عنوان رییس سازمان کنفرانس اسلامی نمی توانست به قتل عام چچنی های مسلمان توسط نظامیان روسی بی تفاوت بماند. در نتیجه در حالی که ایران در ابتدا تأکید می کرد که جنگ چچن مربوط به امور داخلی روسیه است به تدریج به انتقاد از عملیات روسیه در چچن پرداخت. مسکو بطور چشم گیری مورد انتقاد ایران قرار گرفت اما همان طور که ایران به فکر پایان دادن درگیری میان روسیه و چچن افتاد و قراردادی در این زمینه میان روسیه و چچنی ها به امضا رسید، روابط ایران و روسیه از لطمه جدی مصون ماند. در همین مورد روزنامه الشرق الاوسط در ۲۷ ژانویه در سرمقاله خود اعلام کرد که ایران از پشت به جمهوری چچن خنجر زده است چرا که این کشور اعلام کرده است که جنگ چچن مربوط به امور داخلی روسیه می باشد.^{۲۸} ولی این روزنامه در مورد این جنگ، منافع ملی ایران را در نظر نمی گرفت.

انتخابات مجلس ۲۰۰۰ و نتایج آن

پیروزی قاطع نیروهای میانه رو در انتخابات مجلس ایران در ماه فوریه سال ۲۰۰۰ مسکو را نگران ساخته بود زیرا از نظر آنان اصلاح طلبان بدنبال بهبود روابط میان آمریکا و ایران بودند. از نظر اصلاح طلبان تحریمهای آمریکا موجب بیکاری و تورم در ایران بود، برای

همین آنان به دنبال رفع تحریمهای آمریکا علیه ایران بودند. با وجود این مجلس میانه رو خودش را در مقابل گروههای محافظه کار که به مقابله با تلاشهای اصلاح طلبانه آنها پرداخته بودند خود را در شکست کامل دید و رییس جمهور ایران محمد خاتمی دست کم تا زمان حال قادر نبوده است تا بر آنها غلبه کند. در واقع خاتمی در یک کنفرانس مطبوعاتی در سازمان ملل از اصلاح طلبان کشورش خواست تا صبور باشند. رییس جمهور ایران همچنین آمریکا را به خاطر عدم اقرار به خاطر نقش داشتن در کودتای سال ۱۹۵۳ و براندازی دولت مصدق، تحریم اقتصادی علیه ایران و مخالفت این کشور به خاطر دستگیری و محکوم کردن یک گروه ده نفری یهودی^{۲۹} به جرم جاسوسی مورد سرزنش قرارداد. تحولی که در واقع روابط آمریکا با ایران را تیره کرده بود. رییس جمهور ایران که با رییس جمهور روسیه ولادیمیر پوتین در روز قبل دیدار کرده بود همچنین اظهار داشت که امیدوار است تا روابط نزدیکی با روسیه به وجود آورد. وی افزود: «ما منافع مشترک زیادی با روسیه داریم. ما دو کشور، در یکی از حساس ترین مناطق جهان زندگی می کنیم. من معتقدم که دو کشور می توانند روابط کارآمد و مستحکمی داشته باشند. روسیه به قدرت و ایران به ثبات احتیاج دارد. روابط مستحکم تر به هر دو کشور اجازه می دهد تا قدرتهای خارجی را که در جستجوی اهداف غرب بوده، در عین حال متعلق به منطقه نمی باشند به حاشیه بکشانند.»^{۳۰}

اظهارات خاتمی، دست کم در کوتاه مدت، احتمال برقراری روابط مجدد آمریکا با ایران را تضعیف کرد، هر چند مقامات دو کشور در یک نشست غیر رسمی اعضای مجلس دو کشور در مقر سازمان ملل شرکت کردند. همچنین وزیر امور خارجه آمریکا و نماینده ای از وزارت خارجه ایران در نشست سازمان ملل که تصور می شد برای پایان دادن به جنگ داخلی افغانستان است شرکت کردند، ولی پیشرفتی در روابط حاصل نشد.^{۳۱} با وجود این اگر قدرت روحانیت محافظه کار در ایران ضعیف شود و نارضایتی عمومی در ایران شدت یابد، برقراری مجدد روابط با آمریکا ممکن است دوباره یک امکان واقعی شود. اینکه پوتین چگونه می تواند در صورت تحقق این مسئله، روابط روسیه را با ایران حفظ کند، یک امتحان واقعی برای وی خواهد بود. جایی که حتی گفته شده در اینجا بایستی هنر دیپلماتیک پوتین را آزمود. □

پاورقی‌ها:

۱- برای مطالعات مربوط به سیاست‌های دوما، نگاه کنید به:

Lilia Shevtsova, *Yeltsin's Russia: Myth and Reality*, Washington, DC: Carnegie Endowment for International Peace, 1999, and Stephen White, *Russia's New politics*, Cambridge University Press, 2000.

۲- عمدتاً تقسیم‌بندی در روسیه بیشتر در ارتباط با غرب قابل مطالعه است؛ که البته تنها مختص دوما نبود، بلکه شامل نخبگان و دولتمردان روسیه نیز می‌شد. در این زمینه در مورد تحولات داخلی روسیه، عنوان شده که تحولات داخلی این کشور طوری است که: ۱. نخبگان روسیه برای حفظ هویت روسیه به همکاری با غرب و خانواده دموکراتیک متمایل هستند؛ ۲. اینکه روسیه شعارهای ضد غربی خواهد داد و به هر حال [سیاست خارجی] روسیه دوگانه خواهد بود، یعنی هم همکاری و هم تقابل، نگاه کنید به: سید محمد کاظم سجادی‌پور، «تحولات روسیه و تأثیر آن در قفقاز»، گزارش سمینار دفتر مطالعات وزارت امور خارجه، ۱۰، ۲۹، ۱۳۷۸، ص ۵.

3. Cited in Gligori @ Aol. com, 28 March 1998 (Gligori @ Aol.com is an on-line Service Specializing in Central Asian and Trans Caucasian affairs).

4. Robert O. Freedman, "Russian-Iranian Relation Under Yeltsin," *The Soviet and Post-Soviet Review*, Vol. 25, No. 3, p.268.

۵- برای تجزیه و تحلیل چگونگی تأثیر نظامی روسیه بر مسائل سیاسی نگاه کنید به:

Vicken Cheterian, "Russia's Disarmed Response," *Lemond Diplomatique*, September 2000, p. 3.

6. Cited in Steven Liesman, "Moscow finally seems serious about reorganization the military," *Wall Street Journal*, March, 11, 1998.

7. Cited in Stephen Despiegeleire, WEU Institute for Security Studies, Gulliver's Threads: Russia's Regions and the Rest of the World "Unpublished Paper Presented at the Slavic Resarch Center International Symposium, Sapporo, Japan, 22-25 July 1998.

8. Kommersant Daily, 23 August 1995, translated in Current Digest of the Post Soviet Press [hereafter CDSP], Vol. 47, No. 34, 1995, p. 25.

9. Agence France Press, "Global Arms Spending Continues to Decline," *Washington Times*, 21 June 1999.

10. Stefan Wagstyl, "Russian Crisis: EBRD Sees Effect More Serious Than Expected in Highlights Output Decline," *Financial Times*, 16 April 1999. See also Arkadyostrovsky and John Thornhill, "Russia Bust Says Rating Agency," *Financial Times*, 24 September 1999.

۱۱- برای سابقه این مشکلات برای مثال نگاه کنید به:

Alan Cullison, "Russia close bank vexing western investors who were set to gain from restructuring deal", *Wall Street Journal*, 30 June 1999; And see also: Andrew Jack, "Russian Sales of Fake Goods Cost 1 Billion," *Financial Times*, 22 February 2000.

۱۲- برای تجزیه و تحلیل مسائل مربوط به فروش تسلیحات روسی نگاه کنید به:

Richard F. Grimmett, *Conventional Transfers to Developing Nations 1992-1999*, Washington: Congressional Research Service of the Library of Congress, 18 August 2000, p.6. Note: These Figures Include Russian Arms Sales to China and India which are Now Russia's Main Customers.

13. Andrei Musatov, "Putin to Use Defense Industry to bolster country's economy," *Russia Journal*, 21-27 December 1999.

14. *Rossiskaya Gazetza*, 13 May 1998, Translated in Johnson's Russia List #3277, 14 May 1998, p.5, David Johnson@ Erols-Com is an on-Line Service Specializing in Russian affairs.

15. *Izvestia*, 14 February 1998, Translated in CDSP Vol. 50, No. 7, 1998, p. 17.
16. Reuters Report, Cited in Johnson's Russia List No. 4391, 9 July 2000. See also Michel Wines. Putin Describes an ill Russia and prescribes strong democracy, *New York Times*, 9 July 2000.
۱۷. برای بررسی روابط ایران - روسیه نگاه کنید به:
Freedman, "Russian-Iranian Relations Under Yeltsin," op.cit
۱۸. همان.
همچنین به منظور مطالعه بیشتر در مورد نگرش ایران به شمال بر اساس مطالعه تئوریک نگاه کنید به: محمود سریع القلم، سیاست خارجی جمهوری اسلامی ایران، بازبینی نظری و پارادایم ائتلاف، تهران: مرکز تحقیقات استراتژیک، ۱۳۷۹، ص ص ۸۹-۱۰۸.
19. Michael Gordon, "Russians Order Expulsion of Iranian Diplomat as Missilespy," *New York Times*, 18 November 1997; and Marina Kalashnikova, "Iran is our Friend, but US is Valued More," *Kommersant Daily*, 27 January 1998, Translated in CDSP VOL 50, No.4, p. 22. See also Christopher Cox (ed.), *Russia's Road to Corruption*, Washington: U.S. House of Representatives September 2000, pp. 117-121.
۲۰. برای مطالعه در مورد روابط ایران و آمریکا در این دوره نگاه کنید به:
Roberto Freedman, "American Policy Toward The Middle East in Clinton's Second Term," *Mediterranean Security in Coming Millennium*, Stephen J. Blank (ed.), Carlisle, Pennsylvania: The Strategic Studies Institute of The U.S Army War College, 1999, pp. 371.
21. Viktor Vishniakov, "Russian-Iranian Relations and Regional Stability," *International Affairs Moscow*, Vol. 45, No. 1, 1999, p. 152.
22. See Yuri Merzliakov, "Legal Status of the Caspian Sea," *International Affairs Moscow*, Vol. 45, No. 1, 1999, p. 37.
23. M. A Guseinova, *Politika Scha B. Zakavkoz's ei International Rossii* (The Policy of the US in Transcaucasia and Russian Interests), Moscow Institute of the US and Canada, 1999, pp. 14-18; and "Military Presence in Caspian Sea Endangers Regional Peace," *Ettela'at*, 15 February 1999.
24. Stephen Kinzer, "Caspian Lands Back a Pipeline Pushed by the West," *New York Times*, 19, November 1999.
۲۵. برای آگاهی از نقطه نظرات روسیه از این حوادث بنگرید به:
Semyon Novoprudsky, "Patriotic Feat: Russia buys Turkmen gas out from under Turkey and Ukraine," *Izvestia*, December 21, 1999 [CDSP, Vol. 51, No. 51, January 19, 2000], p.12; and Arkady Dubnov, "The big Transcaspian Pipeline Project Flops," *Moscow News*, 26 January-1 February 2000. It Was also Rumored, However, that Gasprom Was Running Short of Gas and Needed Turkmen Gas to Meet Its Many Commitments.
26. Cited in "Iran to Slash Caspian Oil Swap Fees," *Ettela'at*, 23 November 1999.
27. Cited in "Iran Best Route for Transfer of Caspian Sea Energy," *Ettela'at*, 24 June 1999.
28. Cited in RFE/RL Iran Report, Vol. 3, No. 6, 7 February 2000.
29. Cited in Elaine Sciolino, "Skipping the Charm, President of Iran Chastises his Country's Reformers and the U.S.," *New York Times*, 8 September 2000.
30. Cited in David James, "Iranian President wants strong ties with Russia," *Washington Times*, 8 September 2000. For his part Putin had singled out Iran for Special Mention in his New Foreign Policy Doctrine.